

## نبرد رستم فرخزاد با سعدِ وقاص

(حماسه و تاریخ)

جلال خالقی مطلق

دانشگاه هامبورگ

گاه هسته اصلی حماسه رویدادی تاریخی است. کسی یا کسانی در نبردی از خود دلیری و ازجان‌گذشتگی نشان می‌دهند. سپس آن واقعه بر سر زبان مردم می‌افتد و با گذشت زمان شایخ و برگ می‌گیرد و تبدیل به روایت یا داستانی حماسی می‌شود که گاه در عناصر زمان و مکان و اشخاص و غیره دگرگونی‌هایی می‌یابد و به‌کلی از هسته اصلی تاریخی خود دور می‌شود. ولی در هر حال، اصل حماسه را رویداد تاریخی حماسه‌زا تشکیل داده است. لیکن همیشه چنین نیست. بلکه گاه حماسه اصلاً ریشه تاریخی ندارد، و اگر دارد، به‌کلی تهی از عنصر حماسی است یا چه‌بسا که عنصری ناحماسی نیز در خود داشته باشد و تنها، بر اثر برخی کژفهمی‌ها یا ضروریات، پرورد حماسی یافته است. چنین می‌نماید که در شاهنامه روایت نبرد رستم با سعد از این گونه دوم باشد. به گزارش فردوسی، در آغاز جنگ قادسیه، پس از آنکه میان رستم و سعد نامعای رد و بدل می‌گردد، سرانجام کار به جنگ می‌کشد و رستم، در نبردی تن به تن، به دست سعد، که طوفان هم به یاری او آمده است، از پای درمی‌آید و با مرگ او سپاه ایران نیز شکست می‌خورد. فردوسی این نبرد را چنین توصیف کرده است:<sup>۱</sup>

۱. شاهنامه، تصحیح نگارنده، دفتر هشتم (در دست حروفچینی)، «پادشاهی پردگردد»، بیهای ۲۴۷-۲۴۱.

- ۵ بفرمود [رستم] تا برکشیدند نای  
برآمد یکی گرد و برشد خروش  
شان‌های الماس بپیان گرد  
همی نیزه بر مغفر آبدار  
سه روز اندر آن جایگه بود جنگ  
به‌بر بر سلیح گران داشتند  
شد از تشنگی دست گردان ز کار  
لب رستم از تشنگی شد چو خاک  
جو بریان و گریبان شدند از نبرد
- ۱۰ خروشی برآمد بکردار رعد  
برفتند هر دو ز قلب سپاه  
چو از لشکر آن هر دو تنها شدند  
همی تاخستند اندر آوردگاه  
خروشی برآمد ز رستم چو رعد
- ۱۵ چن اسب نبرد اندرآمد به سر  
برآهیخت رستم یکی تیغ تیز  
همی خواست از تن سرش را برید  
فرود آمد از پشت زین پلنگ  
پپوشید دیدار رستم ز گرد
- ۲۰ یکی تیغ زد بر سر ترگ اوی  
چو دیدار رستم ز خون تیره گشت  
دگر تیغ زد بر سر و گردنش  
سپاه از دو رویه خود آگاه نی  
همی جست مر پهلوان را سپاه
- ۲۵ بدیدندش از دور پر خون و خاک  
هزیمت گرفتند ایرانیان  
بسی تشنه بر زمین بمردند نیز
- سپاه اندرآمد چو دریا ز جای  
همی کز نند مردم تیزگوش  
نو گفستی شاره‌ست بر لآزورد  
نیامد به رخم اندرون پایدار  
بر ایرانیان بر بیود آب ننگ  
هماورد نیزه‌وران داشتند  
هم اسب گرانمایه از کارزار  
دهان خشک و گویاربان چاک‌چاک  
گیل ز به خوردن گرفت اسب و مرد  
ازین روی رستم، وزان روی سعد  
به یکسو کشیدند از آوردگاه  
به زبر یکی تندبالا شدند  
دو سالار، هر دو به دل کینه‌خواه  
یکی تیغ زد بر سر اسب سعد  
جدا گشت ازو سعد پرخاشختر  
بدان تا نماید بدو رستخیز  
ز گرد سپاه این مرز را ندید  
بزد بر کمر بر سر پالهننگ  
بشد سعد پویان ز جای نبرد  
که خون اندرآمد ز تارک به روی  
جهانجوی تازی برو چیره گشت  
به خاک اندر افکند جنگی‌نشی  
کسی را سوی پهلوان راه نی  
برفتند تا پیش آوردگاه  
سربای کرده به شمشیر چاک  
بسی نامور گشته شد در میان  
بهر آمد ز شاهان جهان را قفیز

ناساز با شاهنامه، در منابع دیگر سخنی از نبرد رستم با سعد نیست. به گزارش طبری، در ننگ قادسیه، پس از آنکه رستم سپاه خود را به صف می‌کشد، برای او سایبانی می‌زنند و او بر تخت می‌نشیند. در بازپسین روز جنگ، بادی سخت می‌وزد و سایبان رستم را در هم می‌کوبد.

رستم به زیر سایه استری که بار بر پشت دارد پناه می‌برد. در این هنگام هلال بن علقمه، بدون آنکه رستم را ببیند، با شمشیر ریسمان بار استرا را می‌برد. بار استرا بر رستم می‌افتد و پشت او می‌شکند. هلال با شمشیر ضربه‌ای بر رستم می‌زند. رستم، برای نجات جان، خود را در رود می‌افکند. ولی هلال او را از آب بیرون می‌کشد و می‌کشد و سپس بانگ برمی‌دارد که رستم کشته شد.<sup>۲</sup> طبری، چنانکه شیوه اوست، روایت دیگری نیز درباره مرگ رستم آورده است که کمی با روایت نخستین تفاوت دارد. برطبق این روایت دوم، هلال تیری به سوی رستم که بر استرا نشسته است رها می‌کند که بر پای رستم می‌نشیند و رستم می‌گوید «بپایه» یعنی «چنین که هست». <sup>۳</sup> پس از آن، رستم به زیر سایه استری پناه می‌برد و هلال با شمشیر ریسمان بار استرا را می‌برد که بر رستم فرو می‌افتد و پشت او می‌شکند و الخ، چنانکه در روایت نخستین آمد.<sup>۴</sup> به گزارش دینوری، جسد رستم را می‌یابند، ولی کشنده او معلوم نبود که کیست، و به روایت دیگری که دینوری آورده، رستم در رود قادیسیه می‌افتد و غرق می‌شود.<sup>۵</sup>

بنابر آنچه رفت، مورخان بالا، برخلاف فردوسی، چیزی از مداخله شخص رستم در نبرد نمی‌دانند، بلکه به گزارش آنها او کمابیش تماشاگر سایه‌نشین بود و کشنده واقعی او نیز بار استرا یا آب رودخانه بود و شمشیر هلال سهم ثانوی داشت یا همین را هم نداشت. و اما از سعد اصلاً نامی هم در این ماجرا نرفته است، جز همین قدر که طبری در ادامه روایت خود گزارش می‌کند که هلال پس از کشتن رستم جسد او را نزد سعد می‌برد و، در حضور او و به دستور او، نعش رستم را لخت می‌کند و جامه و رزم‌افزار او را برمی‌گیرد و می‌فروشد.

اکنون برویم به سراغ سعد، سردار عرب. به گزارش دینوری، سعد حتی پیش از آغاز جنگ قادیسیه، با دیدن سپاه رستم قصد کرد با همراهان خود بازگردد و تنها سرزنش یکی از سواران عرب به نام طلیحه که به آنها گفت: «دلهایمان را ترس گرفته»، آنها را از بازگشت بازداشت.<sup>۶</sup> به گزارش طبری، چون جنگ قادیسیه آغاز شد، سعد به علت با به پهنانه ذمل و عرق التسا، خود اصلاً در نبرد

۲. طبری، تاریخ الرسل والملوکی، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۸۱-۱۸۷۹، پنجم، ص ۲۲۸۷، ۲۲۳۶ به جلوه؛ نیز رک. یعقوبی، تاریخ، بیروت، ۱۹۶۰، دوم، ص ۱۲۵. پس از طبری، برخی از مورخان دیگر نیز همین گزارش را آورده‌اند که مأخذ بیشتر آنها تاریخ الرسل است.

۳. طبری، همان، پنجم، ص ۲۲۴۳، ۲۲۵۶. گویا از «به با بودن» به معنی «تیر بر پا نشستن»، معنی دیگر «چنین بودن»، یعنی «بخت چنین است» را گرفته‌اند. نظیر این فال بد زدن را در ملاقات فرستادگان عرب با یزدگرد نیز از زبان یزدگرد می‌شنویم و نمونه‌های دیگری از آن بار هم در تاریخ الرسل و شاهنامه و متون دیگر هست. ایرانیان به فال نیک و بد یا ثروا و ثروغا شدیداً اعتقاد داشتند و دارند.

۴. طبری، همان، پنجم، ص ۲۳۲۳ به جلوه، ۲۲۵۶.

۵. دینوری، الاخبار الفولانی، به کوشش عبدالمتعم عامر، قاهره، ۱۹۶۰، ص ۱۲۲ به جلوه.

۶. دینوری، همان، ص ۱۱۹.

مداخله نکرد، بلکه خالد بن عَزْرُقَلَه را جانشین خود نمود و خود بر بام کاخی به روی شکم خوابید و با زنن سلسی که دخترزن منی، سردار متوفی عرب، بود<sup>۷</sup> جنگ و تماشای می‌کرد. حتی یک بار زن او حسرت خورد که سردار آن جنگ منی نیست و این سخن بر سعد گران آمد و سلسی را سبلی زد و سلسی او را «غیرنی تروس» (أَغْیَرْنِی تَرْسُو) نامید و سه شب با سعد سخن گفت. یعنی به اصطلاح امروز با او قهر بود. سعد به سبب عدم مداخله در نبرد، نعتها از زبان زنن تحقیر شد. بلکه نشانه گزافه دیگران هم بود. چنانکه جریر بن عبدالله در شعری به سخریه گفت که هر فادسیه بسیاری از زنان بیوه شدند، ولی سعد به کاخ پناه برد و از زنان او کسی بیوه نشد.<sup>۸</sup> سعد گذشته از بردلی، به آزمندی نیز متهم بود که «غنائم»<sup>۹</sup> را عادلانه تقسیم نمی‌کند.<sup>۱۰</sup> همچنین، به گزارش طبری، پس از آنکه جالینوس، سردار ایرانی، به دست زهره کشته و لخت شد، سعد غنیمت را از زهره گرفت و از این بابت خلیفه عمر او را سرزنش کرد و پس از اعتراض عمر، غنیمت را به زهره پس داد.<sup>۱۱</sup>

در بالا از این سخن رفت که به سعد اتهام می‌زدند که در آغاز پهن به جنگ دچار نرس شده است یا، دستکم، به بهانه نامن تحمل ورزیده است. درباره رسته نیز گزارش شده است که او آغازیدن به جنگ با تازیان را صلاح نمی‌دانست و در این باره با ایرانیان و یزدگرد اختلاف داشت و سرنجام به اصرار آنها دست بدین کار زد.<sup>۱۲</sup> البته، مورخان درنگ رستم را از دوراندیشی، و شتاب یزدگرد و دیگران را از کوته‌اندیشی دانسته‌اند. ولی کوبا این نظر بیشتر از نوع پیشگویی واقع پس از فاجعه است. چنانکه رفت، براساس گزارش طبری و برخی مورخان دیگر غیر از فردوسی، در جنگ فادسیه میان دو سردار ایرانی و عرب نبردی تن به تن درنگرفته و اصلاً با یکدیگر روبه‌رو نشده بودند، بلکه از دور تماشگر معرکه بودند. شاید - و این حدس نگارنده است - به این امید که چون جنگ پایان گرفت، اگر بخت سازگار بود فرمانروایی کنند، وگرنه بگریزند. سازگاری بخت با سعد بود و رستم بخت گریختن هم نیافت.<sup>۱۳</sup>

۷. به گزارش دهنوری (همان، ص ۱۱۹)، سلسی زن خود منی بود که پس از مرگ شوهرش زن سه‌سند بود.

۸. طبری، همان، پنجم، ص ۲۲۸۷ به جلوه، ۲۳۰۳ به جلوه، ۲۳۱۶، ۲۳۵۲، ۲۳۵۷ به جلوه، ۲۳۶۱، نیز رک

تعالی، غیرالتیسر، به کوشش ه. زنتبرگ، پاریس، ۱۹۰۰ (تهران، ۱۹۶۲)، ص ۷۲۰ به سطر

۹. گرفتن «غنائم» نعتها شامل مال، بلکه شامل اسارت زنان و کودکان نیز بود

۱۰. طبری، همان، پنجم، ص ۲۶۰۶.

۱۱. طبری، همان، پنجم، ص ۲۴۴۰، ۲۴۴۲؛ نیز رک. مسکویه، تجارب الامم، به کوشش ابوالقاسم امامی، تهران،

۱۳۶۶، یکم، ص ۲۱۳؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، ۱۹۶۵، دوم، ص ۴۸۲.

۱۲. طبری، همان، پنجم، ص ۲۲۵۱، ۲۲۶۷ به جلوه، ۲۲۷۷.

۱۳. طبری (همان، چهارم، ص ۲۱۷۶، ۲۲۰۹) درباره رستم همچنین گزارش کرده است که میان او و فیروزان،

سردار دیگر ایران، ستیزه بود، تا آنجا که ایرانیان به آنها اعتراض می‌کردند که دودستگی آنها سبب شکست ایران از

اعراب می‌شود و آنها را تهدید می‌کردند که اگر اختلاف خود را کنار نگذارند آنها را نابود خواهند کرد. همچنین طبری

پرستی که در اینجا پیش می‌آید این است که روایت منفرد فردوسی که به نظر نگارنده، مانند همه موارد دیگر در شاهنامه، هسته اصلی آن هرگز ساخته خود او نیست بلکه تنها پرداخته و پیوسته اوست از کجا آمده و چگونه به او رسیده است؟

طبری از سومین روز جنگ قادسیه نبردی را روایت می‌کند که ما را به یاد گزارش فردوسی می‌اندازد. به روایت طبری، در آن روز یک سوار ایرانی که طبری از او نام نمی‌برد، با عرب کوتاه‌اندام زشت چهره‌ای به نام شَر ابن غلقمه به نبرد می‌پردازد. در میانه نبرد، سوار ایرانی از اسب پیاده می‌شود، عنان اسب را بر کمر می‌بندد، شَر را بر زمین می‌زند و بر سینه او می‌نشیند تا او را بکشد. ولی چون شمشیر برمی‌کشد، اسب او رم می‌کند و سوار را به زمین می‌کشانند. شیر از جای برمی‌خیزد و سوار ایرانی را می‌کشد.<sup>۱۲</sup>

این روایت با گزارش فردوسی از هسته اصلی نبرد رستم و سعد (بیت‌های ۲۲-۱۶) جز در یک نکته همخوانی خوبی دارد. در گزارش فردوسی نیز رستم پس از آنکه از اسب پیاده می‌شود، پالهنک اسب را به کمر می‌بندد تا با سعد درآویزد، ولی سپس نه رمیدن اسب، بلکه برخاستن باد و زدن خاک به چشم رستم سبب می‌شود که سعد از فرصت استفاده کند و رستم را از پای درآورد. اکنون، اگر توجه کنیم، می‌بینیم که در گزارش فردوسی موضوع «بستن پالهنک به کمر» لابد تنها به منظور نگریختن اسب است و، برخلاف روایت طبری، در ادامه ماجرا نقشی ندارد و جمله معترضه‌ای پیش نیست. به سخن دیگر، در گزارش فردوسی، «برخاستن باد و زدن خاک به چشم رستم» جای موضوع «رم کردن اسب و کشاندن سوار بر روی زمین» را گرفته و، در نتیجه، موضوع «بستن پالهنک به کمر» معلق مانده است. از سوی دیگر، در چهار تا از دست‌نویس‌های اساس تصحیح نگارنده، پس از بیت ۱۸ افزوده‌اند:

چو بر سینه سعد رستم نشست	گرفت آن زمان ریش او را به دست
همی خواست از تن سرش را برید	ز رخشنده تیغ وی اسپش رمید
بر آن روی میدان کشیدش به روی	رها شد به جان سعد از دست اوی
از آن جای برجست آن شیرمرد	بر رستم آمد بکردار گرد

(همان، چهارم، ص ۲۱۱۹، ۲۱۲۳) و نیز برخی مورخان دیگر (همچون بقوی، مسکویه، سعدی، ابن اثیر، بلعمی، گردیزی، ابن بلخی، جوزجانی و مورخ ارمنی سیبوس)، غیر از فردوسی، گزارش کرده‌اند که رستم به انتقام خون پدر آرمیدخت را کور کرد و کشت (رستم افسانه‌ای نیز سودابه را به کین خواهی سپارش می‌کند و گویا جز هسانی نام، این تنها نقطه مشترک دیگر میان رستم تاریخی و رستم افسانه‌ای است). اگر واقعاً این کار از او سر زده باشد، لکنه ننگی به دامن اوست و در عین حال نشانه دیگری از فروپاشی دولت ساسانی که از اواخر پادشاهی خسرو پرویز آغاز شده بود و مسبب اصلی نیز همان خسرو پرویز بود که به سبب عقده خویشتن‌پرتری مردان گاردان را از خود راند و ناسزایان را برکشید. این «نوخاستگان پرویزی» که ارزش «القباصصری» را هم نداشتند، در پایان دولت ساسانی بیشتر در پی نجات جان و مال و قدرت خود و در نتیجه سازش با دشمن بودند تا در پی نجات کشور.  
۱۲. طبری، همان، پنجم، ص ۲۳۲۳ به جلوه.

اگر این بیتها را فرضاً به متن شاهنامه بیفزاییم، گزارش فردوسی با روایت طبری دربارهٔ نبرد آن سوار ایرانی با شیر تازی در اصل مطلب، که بیان علت پیروزی مرد عرب بر مرد ایرانی باشد، همخوانی کامل می‌یابد. البته در شاهنامه، در ادامهٔ ماجرا، موضوع «برخاستن باد و زدن خاک بر چشم رستم» در این چهار دستویس هم آمده است که، در واقع، دیگر زاید است و خود دلیلی بر الحاقی بودن آن چهار بیت. ولی، در هر حال، این چهار بیت الحاقی می‌رساند که صاحب نسخه‌ای یا کاتبی که روایت طبری را می‌شناخته آن را گرفته و، به منظور تکمیل سخن فردوسی، به متن شاهنامه افزوده است و سپس از آن دستویس به چند دستویس دیگر نیز راه یافته است. در اینجا به این نکته اشاره کنم که در آنچه قلمهای بیگانه بر شاهنامه افزوده‌اند، همیشه مضمون بیتها از ساخته‌های خود آنها نیست، بلکه گهگاه نیز پیش می‌آید که روایتی را که در جایی دیگر خوانده‌اند و در شاهنامه ندیده‌اند، به گمان خود به قصد تکمیل مطالب شاهنامه، سروده و به کتاب افزودند. به سخن دیگر، روایت اصیل است، یعنی از مأخذی نوشتاری یا گفتاری گرفته شده است، ولی سخن اصیل نیست، یعنی از سرایندهٔ اصلی کتاب نیست، بلکه از قلمی بیگانه است. نگارنده پیش از این، در جای دیگر، دربارهٔ «اصالت سخن و اصالت روایت» سخن داشته است<sup>۱۵</sup> و اکنون روایت بالا مثال دیگری از آن است و باز هم مثال دارد که فعلاً در اینجا موضوع سخن ما نیست. تنها این نکته را باز تأکید کنم که مصحح، به محض اثبات اصالت هر روایت، نباید گمان کند که با این کوشش پسندیده دلیلی بسنده نیز در اثبات اصالت سخن یافته است و می‌تواند آن روایت را بی‌دغدغه خاطر درون متن کند.

پس از شکست سپاه ایران از تازیان، رومیان ملی نمی‌توانستند این ننگ را بپذیرند که سردار آنها رستم، نه در نبرد تن به تن، در زیر فرو ریختن بار استر جان سپرده باشد. از این رو، او را از زیر سایهٔ استر به میدان نبرد برده و جانشین سواری دلیر، ولی گمنام و بخت‌برگشته، کرده‌اند. با این کار، ناچار نقش شیر را نیز به سعد داده‌اند تا کشندهٔ رستم مردی «هم‌شان» او باشد، یعنی همان مرد «غیرتی ترسو» که بر بام کاخی به روی شکم خوابیده بود و از دور در کنار زنش جنگ را تماشا می‌کرد.

این دستکاری یا دستبرد در روایتی، که باید کار رومیان شعوبی یا باورداشت عمومی ایرانیان بوده باشد، در یکی دو سدهٔ نخستین هجری دربارهٔ جنگ ایرانیان و تازیان پدید آمده و از همین راه به شاهنامهٔ ابومنصوری و از آنجا به شاهنامهٔ فردوسی رسیده است.